



گفت‌وگو با احترام برومند به بهانه نهمین سالگرد فوت داوود رشیدی

به موزه داوود فکر کردم

پولش را نداشتم!

صفحه ۵

گزارش مستندی از هزینه‌های نجومی بستری در بیمارستان‌ها

یک بیماری هزار قبض

خداحافظی تلخ خانواده با پدری که یک میلیارد و دوست میلیون تومان برای سلامتی‌اش هزینه شد

چند روز پیش دیدم‌ش، در جریان برگزاری روز خبرنگار، دو ماهی از چهل‌م پدرش گذشته بود اما لباس سیاه بر تن داشت. گویا اندوه از دست دادن پدر فقط نبود که او را این‌قدر تکیده کرده بود. این‌طور مواقع رفتن و پرسیدن حال و احوال آدم‌ها سخت‌ترین کار دنیااست. نمی‌دانی باید چطور همدردی کنی. سر صحبت را باز کردم. حدسم درست بود: «خدا گذر گرگ بیابان را هم



به بیمارستان‌های خصوصی ما و سر و کله زدن با کادر درمان و پزشکان نیندازد.» با اینکه لطف و مهربانی برخی اعضای کادر درمان چاشنی حرف‌هایش می‌شد اما شش ماه کابوس گرفتاری در بیمارستان‌ها و تشخیص‌های متفاوت و از دست رفتن فرصت درمان، لایه‌لای چرخ‌دنده‌های سیستم اغفال‌کننده سلامت مثل خوره به جانش افتاده بود. [صفحه ۶](#)



گفت‌وگو با حشمت‌الله
فلاح‌پیشه درباره
سیاست‌های مسکودر
عصر پساجنگ
در روسیه
همه چیز
فروشی است
به‌ویژه
اطلاعات

صفحه ۳

روایتی از قیمت‌های فست‌فود در دود دهه گذشته

اقتصاد در آینه ساندویچ

جهش ۳۲۷ برابری هزینه‌ها
در برابر رشد ۱۸۵ برابری در آمد

صفحه ۲

مشتلق بدهید؛ غلامرضا از ابن بابویه فرار کرده

۵ شهرپور سالروز تولد غلامرضا تختی است؛ خاطره‌نگاری
با او اندر خم کوچه‌های تنگ و تاریک خانی‌آباد

صفحه ۸



راز بزرگی که ستاره پرسپولیس برابر سپاهان فاش کرد

۴ روز مصدوم بودم و تمرین نکردم!

صفحه ۷

یادداشت

جنگ، مکانیسم ماشه و قانون جدید مالیات، طلا را به پرنوسان‌ترین دارایی این روزها بدل کرده است

طلا؛ بخریم یا بفروشیم؟



امید محسنی
هفت صبح

بازار طلا این روزها روی خط سیاست می‌لغزد، گاهی با یک خبر سیاسی یا اقتصادی و گاهی در پی خبری نوسان می‌گیرد اما واقعیت بیش از اینکه این روزها توسط بازار ساز و سیاستگذاران پولی رقم بخورد، روی انتظاراتی حرکت می‌کند که از ساعت ۱۱ صبح به بعد و براساس تحلیل‌های دم‌دستی راسته بازار و حتی در صف نانواپی یا مترو و اتوبوس دهان به دهان می‌چرخد. اقتصادپون برای این شکل از تغییرات قیمتی اصطلاح علمی معرفی دارند؛ «وضعیت انتظاری».

روند نوسانی قیمت طلا و ارز را در روزهای گذشته باید بر همین اساس دید؛ وضعیتی که قیمت طلا را در میانه گرمی ۷ میلیون و ۳۵۰ تا ۷ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان به نوسان واداشته است.

هراس جنگ یا تحریم؟

در شرایطی که جنگ به پایان رسیده و ظاهر بخشی از دولت می‌گویند مردم باید به زندگی عادی بازگردند و خبری از جنگ دیگری نیست اما مردم باورهای متفاوتی دارند. هیچ‌کس جنگ نمی‌خواهد اما در صد زیادی از مردم هم بر این عقیده‌اند که ممکن است هر لحظه اتفاقی در راه باشد، چنانکه مسئولان غیردولتی و نظامیان به‌طور مستمر این آمادگی را در فضای نظامی و سیاسی کشور تکرار کرده‌اند که ایران برای گزینه جنگ در آمادگی کامل به سر می‌برد و حتی روزهای گذشته برخی گفته‌اند باید به جای دفاع، در وضعیت تهاجمی قرار بگیریم. با این حال، بر اساس گفت‌وگوهای میدانی که خبرنگار «هفت‌صبح» با برخی کسبه بازارها و مردم عادی داشته، روایت‌های متفاوتی گفته می‌شود که به نظر می‌رسد در نوسان‌های شدید طلا و ارز در روزهای گذشته بی‌تأثیر هم نبود.

برخی معتقدند ایران در نهایت ناگزیر به جنگ با اسرائیل خواهد شد چرا که آنها این آتش‌بس را برای توقف مقطعی جنگ داده‌اند و تقریباً همه موافقت که این آتش‌بس در صورت پرهیز ایران، اروپا و آمریکا از مذاکرات روزهای آینده، تبدیل به درگیری دوباره خواهد شد. اما این همه ماجرا نیست، چرا که نقطه اشتراک همه مولفه‌های نوسانی بودن بازار یک‌جا جمع شده‌اند. برخی دیگر از مردم عادی بر این عقیده‌اند که حتی اگر جنگی رخ ندهد، ممکن است با فعال شدن مکانیسم

ماشه و تحریم‌های مفصل‌تر و چندجانبه‌ای که تحمیل خواهد شد، روایت، بازارها را به یک صعود طولانی مدت و انتظارات در قیمت‌های بالاتر هدایت کند. موضوعی که البته در گفته‌های رسمی دوسویه دارد: نخست کسانی که مکانیسم ماشه را چیزی فراتر از تحریم‌های سنگین فعلی نمی‌دانند و می‌گویند تحریم‌های حاصل از تصمیم‌شورای امنیت جنبه روانی دارد. تحلیل دوم را در سطح نخبگان اقتصادی و سیاسی می‌شنویم که تأثیر مکانیسم ماشه را فراتر از تحریم‌های متعدد و متنوع فعلی می‌دانند.

در کانال‌های تلگرامی چنین می‌گویند که هرگونه مذاکره ممکن است طلا را تا کانال ۶ میلیون و ۹۰۰ هزار و حتی در صورت توافق تا پله‌های پایین‌تر یعنی ۶ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان برساند. حدس و گمان آنها برای گزینه فعال شدن مکانیسم ماشه یا درگیری دوباره، بالای ۸ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است

اما گزارش‌های میدانی نشان می‌دهد که نظریه دوم در میان مردم و کسبه خریدار بیشتری دارد، چرا که آنها معتقدند احتمال درگیری و تنش‌های بیشتر پس از اقدام خصمانه اروپایی‌ها بیشتر خواهد شد؛ همان‌طور که گزارش منفی آژانس دستمایه تحرکات نظامی علیه ایران شده بود.

این گزاره‌های ذهنی در میان مردم عادی هرچند بسته مشخصی از تحلیل را شکل نمی‌دهد اما این کلافگی در تحلیل را به وجود آورده است: یخ‌ریم یا بفروشیم؟ این سؤال تقریباً هر روز صبح تا عصر همان روز در بازارهای طلا و ارز در حال تکرار است.

تحلیل گران مجازی؛ از تکنیکال تا هیجان

بیش از حرف مردم و تصور سیاستگذاران درباره آینده بازارها در پیوستگی با ریسک‌های سیاسی، تحلیل گران مجازی هم مشغول کارند. گرچه این افراد تحلیل‌های اغلب نادقیق خود را به قیمت طلا به مردم می‌فروشند اما نادیده گرفتن‌شان هم چندان آسان نیست. تحلیل‌های مجازی چند دسته مشخص دارند. بخشی از به اصطلاح تحلیل گران تکنیکال و الیوت و شعبده‌خطوط و موج‌های عرضه و تقاضا و اشباع خرید سر و کار دارند که نقش

آنها در هجوم سال ۹۸ مردم به بورس و پس از آن کاملاً معلوم است. این دسته از کاسبان مجازی بازارها همزمان با شکل‌گیری انتظارات سیاسی و اقتصادی مردم، خط‌کش‌هایشان را روی صعود یا سقوط تنظیم می‌کنند تا از قافله پیش‌بینی‌های دقیق عقب‌نمانند. دسته بعد روی خط هیجان بازار بدون تکنیکال و ترسیم خطوط حرکت می‌کنند. این افراد با اخبار هیجانی روز، قیمت‌گذاری طلا و ارز را در اینستاگرام و کانال‌های تلگرامی ارائه می‌کنند که البته طرفداران بیشتری دارند چرا که حرف‌ها و پیش‌بینی‌هایشان برای مردم ملموس‌تر است. این روزها از این گروه می‌شنوید که هرگونه مذاکره ممکن است طلا را تا کانال ۶ میلیون و ۹۰۰ هزار و حتی در صورت توافق تا پله‌های پایین‌تر یعنی ۶ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان برساند. حدس و گمان آنها برای گزینه فعال شدن مکانیسم ماشه یا درگیری دوباره، بالای ۸ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است.

گروه سوم در اینستاگرام، طرفداران سرمایه‌گذاری روی طلا هستند که همچنان و در هر شرایطی معتقدند سرمایه‌گذاری روی طلا مثل گرفتن ماهی از آب است. دیر و زود دارد اما حفظ ارزش پول در این بازار مستمر خواهد بود. این افراد که اغلب شناسنامه یا مدرکی از تبحر خود به مردم ارائه نمی‌دهند، لایک‌های زیادی دریافت می‌کنند و با کامنت‌های پستگان، دوستان و آشنایان و به تبع آن برخی مردم، بازارشان داغ‌تر از طلاست.

قانون مالیات و سر در گمی تازه

می‌گویند گل بود به سبزه نیز آراسته شد. بعد از ابلاغ قانون مالیات بر عایدی سرمایه، تغییراتی در بازار طلا رخ داد که جالب توجه است. اگر از دارایی‌های خودرویی و مسکن فاکتور بگیریم، ریاضی ذهنی جدید بعد از این قانون، وارد معاملات طلا شد. طبق این قانون سود ناشی از خرید و فروش هر گونه طلا، نقره، پلاتین، جواهرات و حتی رمزارزهای طلا، در بازه کمتر از یک سال تا ۴۵ درصد مشمول مالیات می‌شود و در صورت نگهداری بلندمدت این مالیات به صورت پلکانی کاهش پیدا می‌کند. پیوست دیگری هم دارد: قانون تنها معاملات صندوق‌های طلا (که اغلب متشکل از سکه و شمش طلا هستند) را از مالیات معاف کرده است.

این وضعیت نوعی سردرگمی را در تقاضای بازار

بازار غیررسمی به‌رغم کاهش عرضه و تقاضا، امکان فروش به قدر نیاز را برای آنها فراهم می‌کرد اما صندوق‌های طلا کاملاً از دسترس خارج بودند. سرمایه‌گذاران از تکرار چنین روندی نگران هستند. اما نگرانی مهم‌تری که آنها را این روزها به سمت صندوق‌ها هل می‌دهد، مقدار مالیاتی است که با خرید طلای فیزیکی باید بپردازند. این دغدغه البته بیشتر به سرمایه‌گذاران خرد برمی‌گردد که گاهی برای جبران کمبود مالی ناچارند بخشی از طلای خود را برای گذران روزمره بفروشند؛ و گرنه سهامداران کلان یا سرمایه‌گذاران بلندمدت کمتر به این مسئله فکر می‌کنند.

بازار داخلی زیر سایه اونس جهانی

بازار طلا این روزها یک چشم به جنگ و مذاکره در ایران دارد، چشم دیگر را به وضعیت صلح اوکراین و آتش‌بس در غزه دوخته است. اونس جهانی طلا گرچه در ماه‌های اخیر به یک مولفه فرعی در بازار داخلی بدل شده، اما این روزها که نرخ‌های داخلی روی مقاومت ۷ میلیون و ۶۰۰ هزار تومانی در حال جمع شدن است، بازار به دنبال بهانه‌های دیگری برای صعود یا اصلاح می‌گردد.

اونس جهانی که چند بار عبور از ۳ هزار و ۴۰۰ دلار را تجربه کرده، پس از یک دوره نوسان‌های شدید زیر سایه سیاست‌های تعرفه‌ای رئیس‌جمهور ایالات متحده، در محدوده ۳ هزار و ۳۰۰ دلار منتظر نتایج نمایش صلح ترامپ، پوتین و زلنسکی با بازگری پشت‌پرده اروپایی‌هاست. معلوم نیست که مکانیسم ماشه یا جنگ احتمالی زودتر بر بازار طلای داخلی اثر می‌گذارد یا صلح و آتش‌بس اوکراین و غزه. با این حال طلا برای مشخص کردن مسیر خود نیاز به

یک خبر و اتفاق مهم دارد. چند سناریو برای این شرایط وجود دارد که هر کدام محتمل است.

بازارها در انتظار سناریوهای احتمالی اوکراین، ایران و غزه همچنان روی خط خرید یا فروش دارایی‌ها ایستاده‌اند. با این وجود هر کدام از اتفاقات موثر بر بازارهای جهانی می‌تواند به حرکت تدریجی بازار طلای ایران هم جهت بدهد. هیچ تحلیل‌گر سیاسی و اقتصادی امروز دقیقاً نمی‌داند روند بازارهای داخلی ایران به کدام سو هدایت خواهد شد. همان اندازه تصمیم برای خرید یا فروش طلا در کوتاه‌مدت می‌تواند پریسک باشد. توصیه بازاربان

باتجربه در این مواقع این است که صبر کنید تا حدافل تکلیف یکی از مولفه‌های مهم تعیین شود. در بازار طلا، گاهی حفظ دارایی‌سی و گاهی خرید و فروش نکردن، یک استراتژی مطمئن است.

۷

طبق قانون مالیاتی جدید سود ناشی از خرید و فروش هر گونه طلا، نقره، پلاتین، جواهرات و حتی رمزارزهای طلا، در بازه کمتر از یک سال تا ۴۵ درصد مشمول مالیات می‌شود و در صورت نگهداری بلندمدت این مالیات به صورت پلکانی کاهش پیدا می‌کند



گفت و گو با حشمت‌الله فلاحت‌پیشه درباره سیاست‌های مسکو در عصر پسا جنگ

در روسیه همه چیز فروشی است، به ویژه اطلاعات

حسین فاطمی
هفت صبح

سخنران «محمد صدر» عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، بازتابی از نگرانی دیرینه در سیاست خارجی ایران است؛ مسئله اعتماد یا بی اعتمادی به روسیه به عنوان شریک راهبردی. وی به صراحت بیان می کند که در جنگ اخیر و پیش از آن، حملات دقیق اسرئیل به مراکز پدافندی ایران تنها در سایه دسترسی به اطلاعات امکان پذیر بوده است. تحلیل او این است که روسیه، به عنوان یک قدرت جهانی، این اطلاعات را در اختیار اسرئیل قرار داده است. این ادعا اگرچه از سوی برخی ممکن است با دیده تردید نگریسته شود اما با سابقه تاریخی روابط روسیه و اسرئیل هم خوانی دارد. صدر یادآور می شود که روسیه یکی از اولین کشورهایی بود که تشکیل اسرئیل را در سازمان ملل به رسمیت شناخت و روابط دیپلماتیک برقرار کرد. این نکته نشان می دهد که برخلاف برداشت برخی جریان ها در ایران، روسیه هیچ گاه در برابر اسرئیل موضعی ذاتا تقابلی نداشته است. او تأکید می کند که روسیه حتی در شرایطی که ادعای می کند با ایران پیمان استراتژیک دارد، عملا حاضر به تقابل

با اسرئیل یا حمایت قاطع از ایران نشده است. نکته مهم تر در سخنان صدر مقایسه میان ترکیه و ایران است. ترکیه به عنوان عضو ناتو، عملا در جبهه مقابل روسیه قرار دارد. با این حال، روسیه سامانه پیشرفته دفاعی اس-۴۰۰ را به ترکیه فروخته اما حاضر به واگذاری آن به ایران نشده است. همچنین مدت هاست که موضوع خرید جنگنده سوخو-۳۵ مطرح است ولی روسیه در این زمینه نیز از تحویل آن به ایران خودداری کرده است. این رفتارها، از دید صدر، بیانگر آن است که «پیمان استراتژیک ایران و روسیه» بیشتر جنبه شعاری دارد تا عملی. صدر در عین حال موضعی میانه گیرانه اتخاذ می کند. او تأکید می کند که معنای این انتقادات نفی کامل رابطه با روسیه نیست. به هر حال روسیه همسایه ایران است و داشتن روابط جدی با آن اجتناب ناپذیر است اما هشدار اصلی او این است که ایران نباید به روسیه اعتماد کند و تصور داشته باشد که این کشور در «روز مبادا» وارد عمل خواهد شد و برای دفاع از ایران با آمریکا یا اسرئیل درگیر می شود. به تعبیر او، چنین تصویری چیزی جز «شوخی» نیست. این موضع گیری در فضای سیاست خارجی ایران اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا نشان می دهد که حتی

در میان نخبگان حاکمیتی نیز نسبت به صداقت روسیه تردیدهای جدی وجود دارد. از یک سو، ایران در برابر تحریم ها و فشارهای غربی به روسیه نزدیک شده اما از سوی دیگر تجربه های میدانی در سوریه و جنگ های اخیر ثابت کرده که منافع روسیه لزوما با منافع ایران هم پوشانی ندارد. جمع بندی آن است که سخنان محمد صدر بر یک نکته محوری تأکید دارد؛ اینکه رابطه با روسیه باید واقع بینانه باشد، نه مبتنی بر خوش باوری. همکاری با روسیه برای ایران اجتناب ناپذیر است اما شرط عقل آن است که این همکاری همراه با احتیاط و بدون اعتماد استراتژیک یک طرفه باشد. در غیر این صورت، خطر تکرار تجربه های تلخ گذشته همچنان ایران را تهدید خواهد کرد. پیرو همین نکته «حشمت‌الله فلاحت‌پیشه» که در طول سال های اخیر به کرات پیرامون رفتار مسکو در قبال تهران هشدار داده، در گفت و گو با «هفت صبح» سخنان محمد صدر را بیشتر به بوته تحلیل می برد. رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس دهم و استاد دانشگاه، کماکان معتقد است که روسیه هرگز شریک راهبردی و شریک قابل اعتمادی برای تهران نیست. متن پیش رو حاصل گپو گفت با این مفسر ارشد حوزه سیاست خارجی است.

دنبال تعریف رابطه راهبردی بین ایران و روسیه هستند، هم چین را با یک نگاه تقلیل گرایانه و سطحی می بینند.

«خط خبری شما کجا بود؟»

خط خبری من آنجا بود که برای مثال، وقتی در مجلس شورای اسلامی بودم، خبر رسید که روسیه در خلال جنگ اوکراین از پایگاه شکاری همدان استفاده می کند. بدون هیچ گونه تعارفی، همان لحظه به محض شنیدن خبر، برآشفته و به شدت ناراحت و عصبانی شدم چون این میزان از ساده لوحی، سطحی نگری و نگاه تقلیل گرایانه و کشیده شدن این میزان از ساده لوحی به ابعاد نظامی و امنیتی، خطرات و لطامت جبران ناپذیری به منافع و امنیت ملی کشور خواهد زد. همان زمان، در قالب یک اخطار قانون اساسی در صحن مجلس شورای اسلامی،

این مسئله را مطرح کردم و گفتم که با توجه به سابقه روسیه، نباید به هیچ عنوان و ذیل هیچ توجیهی، اجازه استفاده و سوءاستفاده روسیه از حریم هوایی ایران برای مقاصد و منافع کرملین را داد. به خاطر داشتم که در جریان جنگ عراق و افغانستان، روسیه به راحتی مختصات نظامی، هوایی و سامانه های

پدافندی این دو کشور را در اختیار آمریکا قرار داد، چون همه چیز در روسیه فروشی است، به خصوص اطلاعات.

«آن زمان که در صحن علنی این اخطار را مطرح کردید، واکنش مجلس چه بود؟»

خاطرم هست که آقای لاریجانی به عنوان رئیس مجلس، پاسخ مناسبی به این اخطار قانون اساسی من نداد. ضمنا بعد از آن، همه ها، حمله ها، توهین ها و حتی تهدیدهای بسیاری متوجه من شد. نمایندگان دقیقا با این عنوان به من تاختند که «روس ها مودتر از همه هستند.» هیچ وقت این جمله را فراموش

«محوریت این مصاحبه روی ادعای «محمد صدر» عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، مبنی بر فروش اطلاعات نظامی و امنیتی ایران به اسرئیل در جریان جنگ ۱۲ روزه و پیش از آن است؛ ادعایی که به اذعان حضر تعالی، ۸ سال پیش آن را مطرح کردید این در حالی ست که پس از تجاوز اسرئیل و آمریکا به ایران، همه نگاه ها به داخل بود تا پروژه نفوذ تحلیل و تبیین شود و کمتر به نقش روسیه پرداخته شد. تا چه حد می توان روی گفته های محمد صدر حساب باز کرد؟ آیا گفته های این عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، «تحلیل» است یا «خبر»؟»

به نظر من، گفته های محمد صدر تلقی از خبر و تحلیل است چون وقتی در مصاحبه، خبرنگار از او می پرسد که گفته هایش براساس خبر است یا تحلیل، آقای صدر عنوان می کند که ادعا پیرامون فروش اطلاعات ایران از طریق روسیه به اسرئیل، هم تحلیل است و هم خبر. آقای صدر، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام است و در حدود صلاحیت و اختیارات و بعد حقوقی خود، به سطحی از اخبار و اطلاعات به روز دسترسی دارد و به واسطه همین جایگاه حقوقی، ادعایی را مطرح نمی کند که تبعات جدی برای وی به دنبال داشته باشد.

«شما که ۸ سال پیش ادعای فروش اطلاعات ایران از طریق روسیه را مطرح کردید، براساس خبر چنین داده ای را پیش کشیدید یا نگاه تحلیلی شما این گونه بود؟»

هم خبر بود و هم تحلیل. سال هاست به عنوان کارشناس حوزه سیاسی و سیاست خارجی فعال هستم. من تجربه رفتار روسیه در جنگ افغانستان و عراق در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ را دیده بودم. دیدم که چگونه روسیه با اطلاعات نظامی، تجارت می کند. به هر حال، روسیه چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن، همواره به عنوان یک فروشنده و خریدار و در کل یک دلال اطلاعاتی عمل کرده و می کند. اگر کسی این واقعیت را ببیند و همچنان بخواهد به طور تام و تمام به روسیه اعتماد کند از ساده لوحی است اما گویی عده ای در طول این سال ها به روسیه اطمینان کرده و می کنند. از سال ها پیش این هشدار را به کرات مطرح کردم که نباید به بازی های دیپلماتیک و مواضع روسیه اطمینان کنیم. بارها گفتم کسانی که به

این مسئله را مطرح می کند و من ۸ سال به شکل مکرر و مداوم آن را هشدار دادم، باید به این واقعیت اذعان داشت که پروژه نفوذ در لایه ها و ابعاد مختلف بروز و ظهور پیدا کرده و یکی از این لایه های پروژه نفوذ، همین روسفیل های وطنی هستند. روسفیل های وطنی که علاوه بر سرنوشت سیاسی و دیپلماتیک ایران، حتی سرنوشت اطلاعاتی، نظامی و امنیتی کشور را هم به کشوری مرتبط کرده اند که همه چیز در آن فروشی است. به نظر من، بیشترین نفوذ و بیشترین نگرانی از ناحیه همین روسفیل های وطنی خواهد بود.

«بارها عنوان کردید ایران به خاطر جنگ اوکراین، هم شریک تحریم و هم شریک جرم روس ها شد.»

دقیقا و به واسطه این حجم از تجربیات تلخ، به صراحت می گویم که هیچ کشوری در دنیا به اندازه ایران، متحمل این اجازه همکاری با کشور دیگری مانند روسیه نشده است. اجازه دهید صریح تر بگویم. شما به سوریه اشاره کردید. واقعا جوانان ایران در سوریه قربانی منافع پوتین شدند. چون به درستی گفتید، زمانی که شاهد حمله ها و تجاوزات هوایی و موشکی اسرئیل به سوریه در زمان اسد بودیم، همین روسیه با علم و اشراف به حملات، اجازه فعال شدن سامانه های پدافندی را نداد. این گونه بود که منافع ما قربانی مطامع روس ها شد و جوانان ما سوریه قربانی تجاوزات و همکاری های پشت پرده روسیه و اسرئیل شدند. دلیل آن هم روشن است چون نوع همکاری ها و سطح همکاری های روسیه و اسرئیل، چند درجه بالاتر از روابط تعریف شده تهران و مسکو است. در اوکراین هم همین طور شد. به درستی اشاره کردید و باز هم می گویم که در جنگ اوکراین، ما شریک جرم و شریک تحریم روسیه شدیم.

«این مواضع آنتی-روسوفیلی حشمت‌الله فلاحت‌پیشه به ما چه می گوید؟»

اجازه دهید سؤالات را قطع کنم. من به هیچ عنوان مواضع ضدروسوفیلی ندارم. من نه ضرورس و نه ضد هیچ کشوری نیستم اما برای روابط ایران با هر کشوری، حدود و ثغوری قائم و یک نگاه دیدار شناسانه سیاسی و دیپلماتیک، مبنی بر نگره های دانشگاهی و آکادمیک دارم و طبق این پارامترها، برای روابط ایران با هر کشوری، شاخص مشخصی تعیین می کنم.

«از نگاه شما، شاخص های مصادیقی روابط ایده آل ایران و روسیه چیست تا شاهد این میزان از انتقادات حضر تعالی نباشیم؟»

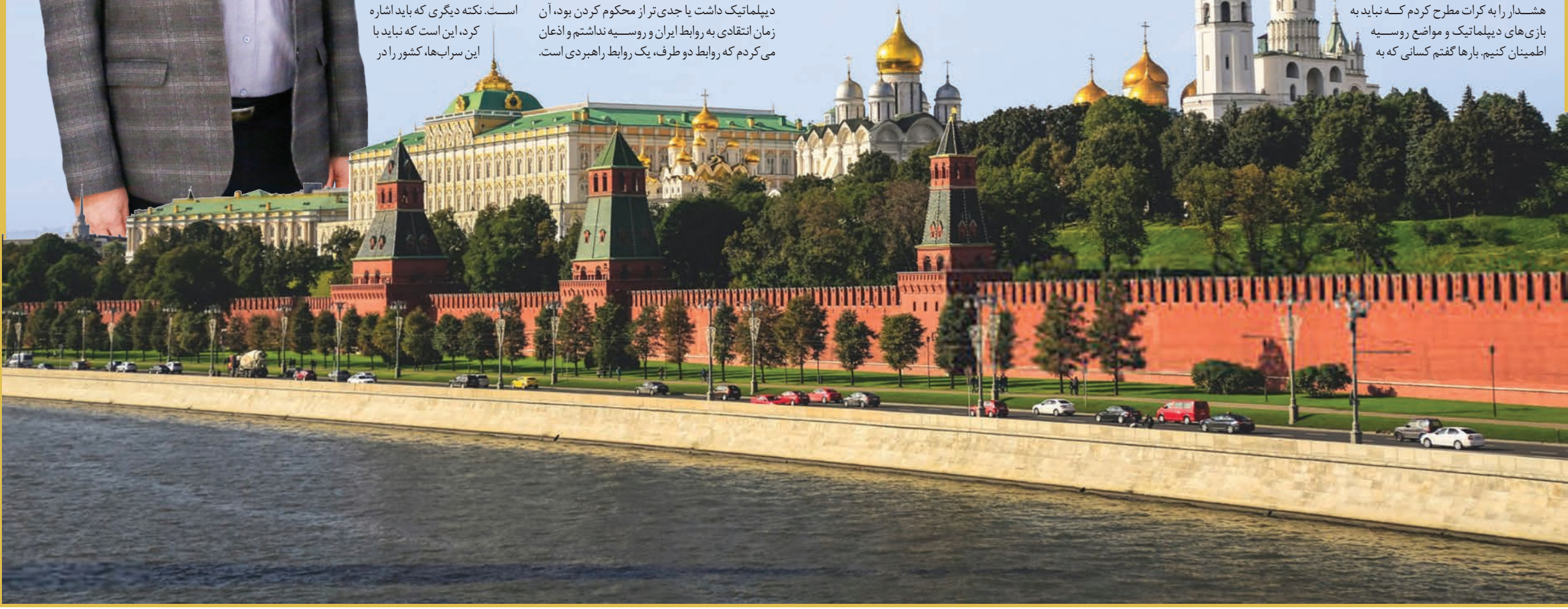
معتمد اگر در طول این سال ها، روسیه با ما صادقانه رفتار می کرد، چه در جریان مذاکرات برجامی و بعد از آن فضا کاملا متفاوت بود. اگر مذاکرات برجامی قربانی اقدامات پوتین در جنگ اوکراین نمی شد، اگر سامانه های پدافندی و موشکی روسیه در سوریه عمل می کرد، اگر در طول این سال ها، تمام قرار دادهای نظامی، مانند فروش سوخو-۳۰ یا سوخو-۳۵ یا سامانه موشکی اس-۴۰۰ عملیاتی می شد، اگر در بحران های مختلف، روسیه نقش آفرینی فراتر از موضع گیری دیپلماتیک داشت یا جدی تر از محکوم کردن بود، آن زمان انتقادی به روابط ایران و روسیه نداشتم و اذعان می کردم که روابط دو طرف، یک روابط راهبردی است.

اما دیده اید که در طول این سال ها و دهه ها، چگونه ما به واسطه روابط با روسیه، به یک کارت دست دوم یا دست سوم روسیه تبدیل شده ایم. چگونه ما باید هزینه و تاوان روابط با روس ها را در همه ابعاد سیاسی، دیپلماتیک، نظامی، امنیتی و دفاعی بپردازیم اما روس ها حاضر نیستند برای ما کوچک ترین قدم عملی بردارند. در حالی که ما سال ها به دنبال عملیاتی کردن توافقات و قرار دادهای نظامی بودیم، همین روسیه تسلیحات خود را حتی به کشورهای عضو ناتو فروخت اما حاضر نشد به ما کوچک ترین کمک لجستیکی کند. اجازه دهید آخرین مورد آن را هم بگویم که چگونه روسفیل های وطنی در حکم مهره های نفوذ عمل می کنند. اخیرا در صداوسیما، برخی از اعضای کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس حاضر شدند و زمانی که مجری از آنها سوال پرسید که در صورت فعال سازی مکانیزم ماشه، چه اقداماتی در دستور کار خواهد بود، یکی از همان نمایندگان عنوان کرد که پس از آن، امکان دارد ایران بی طرفی خود را در جنگ اوکراین کنار بگذارد. این اوج ساده انکاری روسفیل های وطنی، حتی در قامت نمایندگان مجلس و اعضای کمیسیون امنیت ملی است که حاضرند منافع و امنیت ملی کشورمان را پای جنگی قربانی کنند که هیچ گونه ارتباطی به ما نداشته و ندارد. این در حالی ست که سیاهه های از خیانت های چند سال اخیر روسیه در دسترس است.

«تا اینجا کار، به آنچه گذشت پرداختیم اما جا دارد نگاهی هم به آینده داشته باشیم. اکنون دو عدم قطعیت جدی روی ایران سایه انداخته است: اول، احتمال فعال سازی مکانیزم ماشه و بازگشت قطعه نامه ها و دوم، جنگ دوباره با اسرئیل. در همین راستا، طبیفی معتقدند ایران به دنبال بازتعریف دکترین نظامی و دفاعی خود است و در این راستا، برخی اخبار و گزارش ها دال بر خرید جنگ افزارها و تجهیزات پدافندی از چین مطرح شده که اتفاقا مورد انتقاد روسیه بود. آیا اساسا مسکو اجازه چنین چرخشی را به تهران می دهد که ما جایگزینی برای روس ها در حوزه دکترین نظامی، دفاعی، امنیتی و دیپلماتیک پیدا کنیم، حتی اگر آن جایگزین، هم پیمان و شریک راهبردی روسیه، یعنی چینی ها باشد؟»

برخلاف آنچه عنوان کردید، هیچ قدرت شرقی یا غربی در دنیا وجود ندارد که حاضر باشد تجهیزات و تسلیحات راهبردی خود را در اختیار ایران قرار بدهد که در مقابل اسرئیل از آن استفاده کند، حتی چین و روسیه. همان گونه که نباید گرفتار سراب کمک تسلیحاتی روسیه شویم، نباید گرفتار سراب کمک تسلیحاتی چینی ها باشیم. اتفاقا تجربه جنگ ۱۲ روزه نشان داد آن بخش از تسلیحات و تجهیزات که به کار ما می آید، ساخته داخل و بومی است. نکته دیگری که باید اشاره کرد، این است که نباید با این سرابه ها، کشور را در

در جنگ افغانستان و عراق در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ دیده بودم که چگونه روسیه با اطلاعات نظامی، تجارت می کند. به هر حال، روسیه چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن، همواره به عنوان یک فروشنده و خریدار و در کل یک دلال اطلاعاتی عمل کرده و می کند





روایت اور تگا که از شغلش بیزار بود و حالا با دریانوردی درآمد ماهانه ۳۰ هزار دلاری دارد

از مهندسی تا دریانوردی



رامتین لطیفی
دبیر بین الملل

هوگو اور تگا در دفتر مهندسی‌اش در آمریکا، پشت میز کارش نشسته بود، با حقوقی که بسیاری ارزوی آن را دارند و همسری که سال‌ها زندگی‌اش را با او شریک بود اما در دلش، چیزی کم بود. او با صدایی که هنوز هم طنین‌اندوه آن روزها را دارد، می‌گوید: «از شغلم متنفر بودم، از رستته‌ای که تازه تمام کرده بودم بیزار بودم، احساس می‌کردم بار تمام انتخاب‌های زندگی‌ام روی شانه‌هایم سنگینی می‌کند.» همین شرایط سبب شد او تصمیم بزرگش را بگیرد. هوگو شغلش را رها کرد، از همسرش جدا شد و حتی کشورش را پشت سر گذاشت. کوله‌پشتی‌اش را برداشت و به سوی ناشناخته‌ها قدم گذاشت؛ سفری که قرار بود زندگی‌اش را برای همیشه تغییر دهد. ۸ ماه بعد، در هاستلی شلوغ در میانمار، سرنوشت او را با یک ملوان آفریقای جنوبی روبه‌رو کرد. مردی که از زندگی روی قایق‌های تفریحی لوکس حرف می‌زد، شغلی که به نظر هوگو، از هر کار دیگری در جهان جذاب‌تر بود. او با وجودی کم‌تجرب می‌گوید: «فکر می‌کردم شاید در کافه‌ای کار کنم یا انگلیسی تدریس کنم اما هیچ‌کدام به اندازه کار او وسوسه‌انگیز نبود و قلمم را ربود.» ۳ ماه با آن ملوان سفر کرد و در این مدت، با دوستانش که همگی ملوانان قایق‌های تفریحی بودند، آشنا شد. هوگو اضافه می‌کند «من هیچ تجربه‌ای در قایقرانی نداشت‌ام اما می‌دانستم می‌توانم این کار را انجام دهم.» این حرف‌های بود که زندگی و سرنوشت او را به سوی دریاها هدایت کرد.

از عرشه تا کاپیتانی

امروز، بیش از یک دهه از آن روزها گذشته و اور تگا از یک ملوان ساده به کاپیتان یک سوپر یات لوکس رسیده است. او حتی در برنامه تلویزیونی «بیلو دک» شبکه براوو حضور پیدا کرد، برنامه‌ای که زندگی پر زرق و برق و چالش‌های پشت صحنه قایق‌های تفریحی را به تصویر می‌کشد. هوگو می‌گوید: «این کار فقط راندن قایق نیست؛ باید روحیه‌ای مهمان‌نواز داشته باشی، آماده یادگیری باشی و گاهی خودت را فراموش کنی.» او با لیخندی توضیح می‌دهد که برخلاف تصور عموم، نیازی نیست یک دریانورد حرفه‌ای باشد تا وارد این صنعت شوید و ادامه می‌دهد که «فقط باید مشتاق یادگیری باشید و شخصیتی داشته باشید که مهمانان را خوشحال کند.» با این حال، هشداری که او به این کار

عکس روز

ویرجینیا و سایه مرگ بر امپراتوری گناه

انتشار خاطرات شاک‌ی اصلی پرونده جفری ایستین و پرنس اندرو، دوباره زخم کهنه «جزیره پدوفیل‌ها» را گشوده و افکار عمومی جهان را به این معمای تاریک بازگردانده است



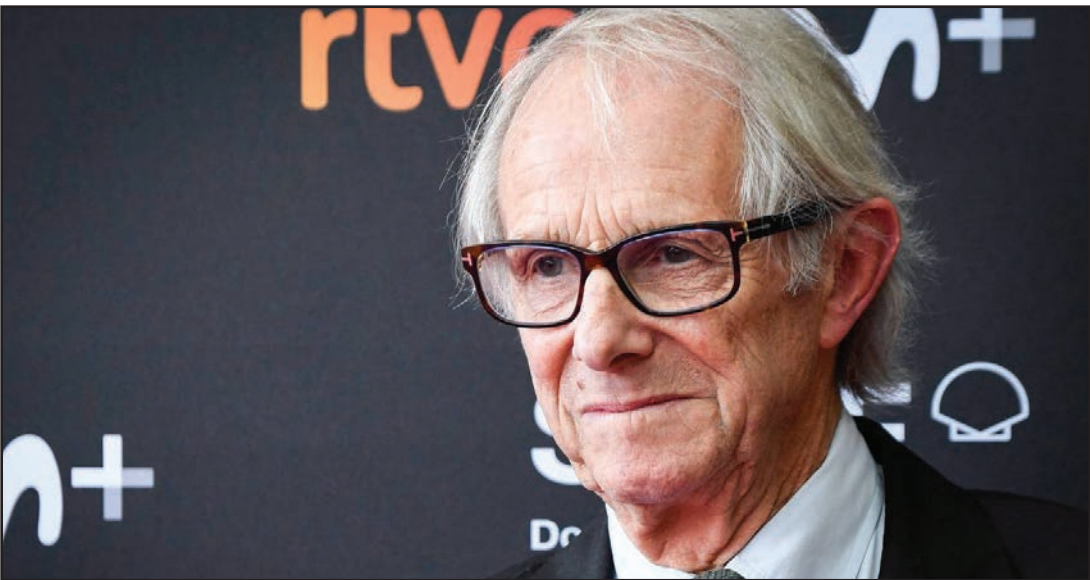
گیورد و با پرونده ایستین گره بخورد.

این نخستین بار نیست که چنین تردیدهایی سر برمی‌آورد. جفری ایستین، سرمایه‌دار بانفوذ و بنیانگذار شبکه جهانی قاچاق جنسی دختران نوجوان، در تابستان ۲۰۱۹ در زندان متروپولیتن نیویورک «خودکشی» کرد؛ مرگی که به سرعت با علامت سؤال‌های بزرگ همراه شد. دوربین‌های نظارتی سلول او خاموش بودند، نگهبانان در خواب فرو رفته بودند و تدابیر امنیتی نادیده گرفته شد؛ مجموعه‌ای از تناقض‌ها که فرضیه قتل عمد و «پاکسازی» را تقویت کرد. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت، به طور علنی گفت مرگ ایستین «بوی توطئه» می‌دهد. افشای‌های پس از مرگ ایستین پرده از شبکه‌ای برداشت که تارهای آن تا قلب سیاست، فناوری، هنر و حتی علم امتداد داشت. صدها زن جوان از سراسر جهان شهادت دادند و امپراتوری گناه و سیاه او با نام‌های بزرگ گره خورد. از بیل کلینتون که بارها با هوایپمای خصوصی ایستین

کیوسک

مورنینگ استار انگلیس، تیترو و عکس اصلی خود را به بیماران بیمارستان ناصر در غزه و کشتار امدادگران و خبرنگاران اختصاص داد، اقدامی که جنایت جنگی به حساب می‌آید.

لس آنجلس تایمز آمریکا، تیترو و عکس اصلی خود را به بیماران بیمارستان ناصر و ادامه جنایات ارتش اسرائیل اختصاص داد، اتفاقی که ترامپ ابتدا از آن اظهار بی‌اطلاعی کرد و در ادامه لب به محکوم کردن آن نگذاشت.



چهره روز

کن لوچ، کارگردان نامدار و جنجالی بریتانیایی، بار دیگر با موضع‌گیری صریح خود در حمایت از فلسطین خبرساز شد. او که با آثاری چون «من، دنیل بلیک» و «بلوط پیر» جایگاهی یگانه در سینمای اجتماعی جهان یافته، در جشنواره ادینبرا ممنوعیت جنبش «اقدام فلسطین» در بریتانیا را «ددمنشی قانونی» توصیف کرد. لوچ که همواره در آثارش به حاشیه‌نشینان و قربانیان بی‌عدالتی پرداخته، این بار نیز سکوت نکرده و اقدام دولت بریتانیا را تلاشی برای مرعوب کردن مخالفان تبانی لندن و تل‌آویو در نسل‌کشی مردم فلسطین دانست. او با یادآوری تصاویر اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها، وضعیت کنونی غزه را «وحشت محض» خواند و آن را نشانه تکرار تاریخ توصیف کرد. لوچ که در ۸۹ سالگی همچنان صدایی بلند در دفاع از عدالت است، با کارنامه‌ای درخشان و دو نخل طلای کن، یکی از معدود فیلمسازانی است که سینما را نه تنها هنر، بلکه ابزاری برای مقاومت، اعتراض و ایستادگی در برابر سرکوب می‌داند.

ینگه دنیا

نبرد غول‌ها در آسمان هوش مصنوعی

ایلان ماسک، با شرکت‌های ایکس و ایکس‌ای‌ای، علیه اپل و اوپن‌ای‌ای به دادگاه فدرال تگزاس شکایت کرد

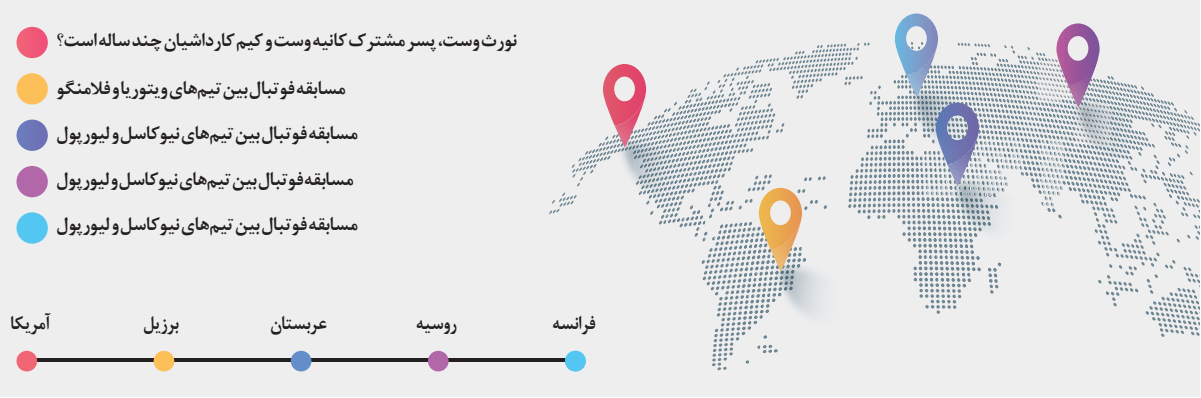


در آسمان پرستاره فناوری، جایی که نوآوری و قدرت در رقابتی بی‌امان به هم می‌تازند، ایلان ماسک بار دیگر شمشیرش را از رز بسته است. او که روزگاری یکی از بنیانگذاران اوپن‌ای‌ای بود، حالا با شرکت‌های ایکس و ایکس‌ای‌ای، علیه این کمپانی و البته کمپانی کبیر اپل، غول ثروتمند سیلیکون‌ولی، به میدان آمده است. شکایتی که روز دوشنبه در دادگاه فدرال منطقه شمالی تگزاس ثبت شد، اپل و اوپن‌ای‌ای را متهم به «توطئه» برای حفظ انحصار در دوی بازار کلیدی می‌کند: گوشی‌های هوشمند و چت‌بات‌های هوش مصنوعی مولد. این دعوا نه تنها یک جدال حقوقی، بلکه نمایشی از کشمکش‌های عمیق‌تر در قلب انقلاب هوش مصنوعی است.

داستان از جایی آغاز شد که ماسک، مدیرعامل تسلا و مالک پلتفرم ایکس، ادعا کرد اپل با همکاری اوپن‌ای‌ای، رقابتی نوظهوری چون گروک (Grok)، چت‌بات ساخته‌شده توسط ایکس‌ای‌ای را از میدان به در کرده است. در شکایت ۶۱ صفحه‌ای، ایکس‌ای‌ای مدعی است که اپل، با نفوذ بی‌چون‌وچرای خود در بازار گوشی‌های هوشمند به ۶۵ درصد از بازار آمریکا را در اختیار دارد و اوپن‌ای‌ای که به ادعای این شکایت، ۸۰ درصد بازار چت‌بات‌های هوش مصنوعی را قبضه کرده، دست به یک بازی ناعادلانه زده‌اند. ماجرا به ژوئن ۲۰۲۴ برمی‌گردد، زمانی که اپل اعلام کرد چت‌جی‌بی‌تی (ChatGPT)، ساخته اوپن‌ای‌ای، به‌طور انحصاری با دستیار صوتی سیری و سایر قابلیت‌های ایفون، آپید و مک ادغام خواهد شد. این همکاری، به گفته ایکس‌ای‌ای، نه تنها رقبا را در دسترسی به داده‌های ارزشمند کاربران محروم کرده، بلکه اپل را متهم به دستکاری رتبه‌بندی اپ‌استور کرده است. بر اساس این اتهام سنگین، کمپانی اپل به‌طور عمده‌انه، گروک و دیگر اپلیکیشن‌های مشابه را در فهرست «اپلیکیشن‌های ضروری» خود نادیده گرفته و در عوض، چت‌جی‌بی‌تی را به صدر جدول برده است. ایکس‌ای‌ای ادعا می‌کند که این همکاری، میلیاردها دلار خسارت به رقبا وارد کرده و نوآوران را از رقابت عادلانه محروم کرده است.

این دعوا، تنها نواک کوه یخ در روابط پرتنش ایلان ماسک و ستم آلتمن، مدیرعامل اوپن‌ای‌ای، است. ماسک که در سال ۲۰۱۵ به همراه آلتمن اوپن‌ای‌ای را بنیان گذاشت، سه سال بعد به دلیل اختلاف بر سر جهت‌گیری این شرکت که به گفته او از ماوریت

ترندهای پنج کشور جهان در گوگل



بازگشت مک کانهای به تلویزیون با برادران جنجالی



ننفلیکس در رقابتی نفسگیر با غول‌های استریم، امتیاز پخش سریال جدید نیک پیزولاتو، خالق مجموعه تحسین‌شده «کارآگاه واقعی» را به دست آورد. این پروژه که هنوز عنوان رسمی ندارد، بار دیگر متیو مک‌کانهای را مقابل دوربین پیژولاتو قرار می‌دهد و کول هاوزر، ستاره سریال «پلواستون» نیز در نقش اصلی دیگر حضور خواهد داشت. به گفته منابع نزدیک به پروژه، آمازون و اپل هم در تلاش برای جذب این سریال بودند اما در نهایت ننفلیکس موفق شد گوی سبقت را برآید و حالا

مراحل پایانی مذاکره با مک‌کانهای و هاوزر را پیش می‌برد. غیبت شبکه‌ایچی‌او در این رقابت چشمگیر بود؛ جایی که پیژولاتو سال گذشته با انتقادهای علنی از فصل چهارم کارآگاه حقیقی خبرساز شد. همکاری مک‌کانهای و هاوزر یادآور فیلم «مات و مبهوت» ریچارد لینکلتر است؛ اثری که دهه‌ها پیش نام هر دو بازیگر را بر سر زبان‌ها انداخت. مک‌کانهای همچنین مدتی قبل برای بازی در اسپین‌آف

یلواستون یا «تیلور شریدان» وارد مذاکره شده بود. حالا و هاوزر در این پروژه تازه نقش دوربرادر را ایفا می‌کنند و به همین دلیل سریال با نام «پروژه برادران» شناخته می‌شود. با توجه به حضور شرکت اسکای‌دنس اسپورتنس در تیم تولید، گمان می‌رود داستان بافضای ورزش گره خورده باشد. مک‌کانهای در همین حال پروژه دیگری باوودی هارلسون برای اپل تی‌وی+ در دست ساخت دارد و نیک پیژولاتو نیز امسال فیلم والس ایزی با بازی آل پاچینو و وینس وان را به جشنواره تورنتو خواهد برد.

پژیزون



● **او بسیار ایران را دوست داشت.**
برخلاف تصور بسیاری که فکر می کردند او به دلیل بزرگ شدن و درس خواندن در اروپا، فرنگی مآب شده اصلا چنین نبود. او کاملا به ایران و زندگی ایرانی دلبسته بود. بعدها هم هر وقت ما خارج از ایران می رفتیم، همیشه زودتر از ما برمی گشت. **انکار چیزی گم کرده باشد بلافاصله برمی گشت.** او ایران را به همه جا ترجیح می داد.

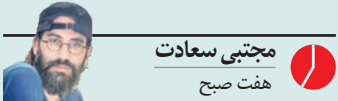
گفت وگو با احترام برومند به بهانه نهمین سالگرد فوت داوود رشیدی

به موزه داوود فکر کردم، پولش را نداشتم!

- **وصیت کرده ام بعد از مرگم اگر بچه ها نیاز نداشتند این خانه را نگه دارند.** نه اینکه اینجا موزه باشد، فقط به عنوان خانه داوود رشیدی بماند
- **متأسفانه ما این عاقبت اندیشی را نداشتیم که از ایشان فیلم های گفت وگو بگیریم.** ما حرف های کمی از او داریم
- **مطمئنم اگر آقای رشیدی بود حتما دلش می خواست نمایی با موضوع مخالفت با جنگ روی صحنه بپرد**

یادآوری کرد. احترام برومند پیش از هر سوالی از غم انگیزی این روزهای شهر یور می گوید: «هر وقت به تاریخ تولد آقای رشیدی ۲۵ تیر و تاریخ فوت اش ۵شهریور نزدیک می شوم، آن قدر غمگین می شوم، آن قدر دگرگون می شوم که گذران روزها را متوجه نمی شوم. الان ۹سال است که من آقای رشیدی را از دست داده ام؛ همه ما ایشان را از دست داده ایم. پیش از این، ۵ شهریور برای بی معنی بود. ۲۵ تیرما همیشه برایمان شادی آفرین بود، چون خود آقای رشیدی بسیار به روزهای تولد علاقه داشت. همیشه مشتاق بود که تولدها خوب برگزار شوند، مهمانی بگیریم، کادو بگیریم. اگر تولدی را سوت و کور می گذراندیم خوشش نمی آمد. حالا کجاست ببیند ما راجع به روز فوت او حرف می زنیم. واقعا خاطره بسیار غم انگیزی بود. لحظه ای که بعد از نزدیک ۵۰ سال از عزیزترین کس ات جدا می شوی.» و گفت وگو از داوود رشیدی چنین آغاز شد.

امروز سالروز فوت استاد داوود رشیدی است. روزی که یکی از بزرگان سینما را از دست دادیم. این را احترام برومند، همسرش تأکید می کند؛ «ما او را از دست دادیم.» داوود رشیدی به نسل جوان اعتقاد داشت. کار آن ها را تحسین می کرد و حالا همسر او امیدوار است که این نسل جوان، پیشکسوتان خود را از یاد نبرند. او امید دارد که روزنامه نگاران، نویسندگان و مستندسازان از همسرش و بزرگان آن نسل بنویسند و بگویند تا آن ها فراموش نشوند، تمام نشوند. به احترام استاد رشیدی، به یاد او که حالا ۹سال است ما را ترک کرده، پای خاطرات احترام برومند نشستیم. خاطراتی که نزدیک ترین فرد به او برایمان روایت کرد. بهانه این گفت وگو گرچه غم انگیز بود، اما روزهای خوش و زیبا را هم برای همسر و هم برای ما



مجیدی سعادت
هفت صبح

ابریشم» در زمان ایشان بسته شده بود و بعد ساخته شد. تئاترهای بسیاری که کار کرده بود حالا بماند. چنین آدمی با این پیشینه نمی توانست همه چیز را رها کند، برود و دوباره را ابتدا شروع کند. جدای از این، او بسیار ایران را دوست داشت. برخلاف تصور بسیاری که فکر می کردند او به دلیل بزرگ شدن و درس خواندن در اروپا، فرنگی مآب شده اصلا چنین نبود. او کاملا به ایران و زندگی ایرانی دلبسته بود. بعدها هم هر وقت ما خارج از ایران می رفتیم، همیشه زودتر از ما برمی گشت. انگار چیزی گم کرده باشد بلافاصله برمی گشت. او ایران را به همه جا ترجیح می داد. کاش آنانی که بر ما حکمرانی می کنند بفهمند که ما ایران را دوست داریم تا این جا را برایمان قابل تحمل کنند.

است، هر کدام شکل خودش را دارد، اما زندگی کردن با یک هنرمند کار آسانی نیست. اگر هر دو نفر هنرمند باشند که طبیعتا سخت تر می شود. ۱۰سال از زندگی ما پیش از سال ۵۷بود و بعد به دوران جدید رسیدیم. این دو دوره بسیار باهم فرق داشت، از نظر سبک زندگی، ملاحظات، سختی و حتی خوشی هایش باهم متفاوت بود. آقای رشیدی قبل از ۵۷یکی از مدیران تلویزیون بود و ما از نظر مالی وضع مشخصی داشتیم، اما متأسفانه بعد از آن، خیلی تحت فشار قرار گرفتیم. من و ایشان در آن سال ها از کارهایمان منفصل شدیم. درواقع ما زندگی جدید با مشکلات جدید را آغاز کردیم.

● **اوایل انقلاب خیلی از هنرمندان مهاجرت کردند، آقای رشیدی چرا چنین تصمیمی نگرفتند؟**
سال ۵۹که پسر ما برای تحصیل به سوئیس رفت؛ در پرانتز بگویم، ما وقتی ازدواج کردیم ایشان از ازدواج قبلی اش پسر ۶ساله ای داشت که با ما زندگی می کرد. او وقتی دیپلم گرفت مصادف شد با انقلاب فرهنگی؛ دیگر دانشگاهی نبود. به همین خاطر با هر امکانات و کمکی که می شد از اطرافیان بگیریم، فرهاد را برای ادامه تحصیل به سوئیس فرستادیم. وقتی او رفت، گرفتاری ها پشت سر هم پیش می آمد. حتی پدرشورهم هم که دیپلمات بود و در سال ۵۸منفصل از خدمت شد، مجبور شد زندگی اش را بفروشد و از ایران برود، ما واقعا بی پشت و پناه شده بودیم و فشار زیادی را تحمل می کردیم. آقای رشیدی تحصیلات ابتدایی را در ایران و ترکیه، تحصیلات متوسطه را در پاریس و تحصیلات دانشگاهی را در ژنو و بروکسل گذرانده بود. دورانی که در ژنو بود در تئاتر حرفه ای کار کرده بود و عضو گروه تئاتری معتبر «کاروژ» بود. به همین خاطر به ایشان پیشنهاد کردم حالا که فرهاد رفته ما هم به سوئیس برویم. آقای رشیدی اصلا به رفتن فکر نمی کرد؛ به من می گفت تو هیچ وقت خارج از ایران زندگی نکرده ای و نمی توانی قضاوت کنی که غربت چقدر آذیت کننده است. آقای رشیدی آن زمان ۴۴ساله بود، می گفت این سن دیگر سن رفتن نیست. او سال ۴۲به ایران برگشته بود و تا سال ۵۷کارهای بسیاری کرده بود. در همان دوران که در تلویزیون سرپرست واحد نمایش بود، بانی تهیه بهترین سریال ها بود، مثل «سلطان صاحبقران»، «داستان های مولوی»، «دایی جان ناپلئون». قرار داد «هزار داستان» هم با نام «جاده

رشیدی در ست بود، سینا بسیاری بی تابی می کرد. رابطه داوود با بچه ها و بچه های خودش، رابطه بسیار خاصی بود. این لحظاتی است که ثبت شدند.

● **کدام یک از نقش هایی که آقای رشیدی بازی کردند بیشتر شبیه خودشان بود؟**
در سریال «آوای فاخته» بهمن زرین پور، من خیلی داوود را می دیدم. کاراکترش هم جدی بود و هم دلسوز، هم بار معنوی داشت. نقش رئیس جمهور که در سریال «یک یکی از این روزها» بازی کرد هم خیلی به او می آمد و نقش «بی بی چلچله» که مهربانی اش به شخصیت خودش بسیار نزدیک بود.

● **از روزهای بیماری و سختی هایش بگوئید.**
آقای رشیدی هیچوقت در بیمارستان بستری نشد. سال ۹۰ما متوجه شدیم که مبتلا به سرطان پروستات است و معالجات شروع شد. همان زمان نمایش «آقای اشمیت کیه» را روی صحنه برد. سال قبل هم نمایش «منهای ۲» را اجرا کرده بود. خوشحالم که در دو سه سال آخری که می توانست کار کند، دو نمایش خوب روی صحنه برد. آقای رشیدی برای انتخاب نمایش بسیار حساس بود و همیشه می خواست نمایشی مرتبط به زمانه را پیدا کند. این دو نمایش را از میان انبوه نمایشنامه هایی که پسرم برایش می فرستاد، انتخاب کرد و به دکتر شهلای حائری که از مترجمان خوب هستند داد تا ترجمه شود و به اجرا برده، درست در سال های آخری که می توانست کار کند. آقای رشیدی از رادیو تریا سر تمرین می رفت، از شیمی درمانی به اجرا می رفت بدون اینکه کسی متوجه شود. او دوست نداشت کسی احساس ضعف یا مریضی اش را ببیند. همیشه دوست داشت دیگران فکر کنند او پولدار، قوی و سالم است. اما بعد از آن بین سال های ۹۰تا ۹۵ایشان دیگر توانست کار کند. در کوران معالجات تهاجمی، متأسفانه آقای رشیدی مبتلا به آلزایمر شد. آلزایمر یکی از عوارض معالجات بود. دیگر راجع به این بیماری توضیحی نمی دهم چون برای کسی که با این بیماری روبه رو نشده و با آن زندگی نکرده، قابل توضیح نیست. فقط خوشحالم که با مراقبت های ویژه پزشکان و کارهایی که ما انجام می دادیم، خوشبختانه هیچوقت مراحل سخت این بیماری را تجربه نکرد. ساعت ۸:۳۰جمعه ۵شهریور بعد از خوردن صبحانه بود، ناگهان سینه اش صدای خش داری داد و قبل از اینکه ما بفهمیم چیست، کمک کردیم روی تخت بخوابد و تا اورژانس بیاید تمام شده بود. به همین راحتی.

● **به عنوان سوال آخر، اگر قرار باشد نامه ای به آقای رشیدی بنویسیم، سطر اول نامه را چطور می نویسید؟**
می نویسم، «داوود عزیزم از روز اول... از وقتی که همدیگر را شناختم و تصمیم به ازدواج گرفتیم تا روزی که با تو وداع کردم، همیشه یک طور دوست داشتیم و عاشقت بودم. حالا بعد از ۹سال که بیشتر راجع به تو کنجکاوی می کنم، متوجه می شوم به اندازه کافی نمی شناختم. تو آدم کم حرفی بود. هیچ وقت موفق نشدیم تمام داستان زندگی ات را از زبان خودت کامل بشنویم. تو همیشه درگیر کار بود، زمانی هم که دیگر گرفتاری های کاری کمتری داشتی حوصله به خرج ندادی. داوود جان هر جا هستی در آرامش باشی». شهرام جعفری نژاد صحبت های با آقای رشیدی کرده بود و حالا هر چه داریم از همین حرف هاست. چند جلسه ای در دوران بیماری هم آقای امید روحانی با او حرف زد. بعد از فوت ایشان اما، آقای روحانی گفت همه آن نوشته ها را گم کرده است! متأسفانه ما این عاقبت اندیشی را نداشتیم که از ایشان فیلم های گفت وگو بگیریم. ما حرف های کمی از او داریم.

● **و جمله یابانی در مورد آقای رشیدی.**
دوست دارم شما روزنامه نویس ها، نویسنده ها و مستندسازان کاری کنید که کسانی مثل آقای رشیدی در ذهن جوان ها، که شناخت کمتری نسبت به این نسل دارند، زنده بمانند و تمام نشوند. حیف است که آقای رشیدی را فقط با دو سه فیلم سینمایی بشناسند. آقای رشیدی فقط این فیلم ها نیست. او فیلم ها و تئاترهای بسیار داشت، ترجمه و تحقیقات داشته، تهیه کننده بوده است. آقای رشیدی همیشه می گفت جوان های ما بسیار باهوش تر از ما هستند، پشتکار خوبی دارند. این نسل جدید نباید پیشکسوتان را فراموش کند.

● **نوشته یا داستان منتشر نشده ای از آقای رشیدی هست؟**
نه، تمام نمایش نامه ها موجود است، حتی همین

آخری. آقای رشیدی که نمایشنامه نویس نبود، مترجم بود. بعضی از ترجمه هایش را با دکتر سستاری یا دکتر حسین علی طباطبایی انجام داده بود. نمایشنامه «پیروزی در شبکاگو» را با همکاری بهرام بیضایی ترجمه کرد. این نمایش پرفروش ترین نمایش بعد از سال ۵۷بود. آقای بیضایی در اوایل برگشتن آقای رشیدی به ایران مدت ها همکار بودند. چند سال سالن تئاتر در اختیار این دو نفر بود و نمایش هایی روی صحنه بردند.

● **تا به حال فکر کرده اید موزه شخصی از دست نوشته ها و وسایل استاد راه اندازی کنید؟**
بله. به این بارها فکر کردم اما پولش را نداشتیم. همان سال های اول و دوم بسیار به این فکر بودم که اگر خانه ای قدیمی مثل خانه پدری ایشان که آن زمان در خیابان فرست، پایین تر از تماشاخانه ایران شهر بود وجود داشت، فضای خوبی برای این کار بود. تنها اتفاقی که افتاد یک سال پس از فوت ایشان میراث فرهنگی دو تابلو برای خانه ما زد. نام آقای رشیدی و من را زدند. البته گفتیم که اسم من را زن ندانید اما گفتند باید اسم هر دو باشد. فقط در وصیتم نوشته ام، بعد از مرگ من اگر بچه ها نیاز نداشتند این خانه را نگه دارند. نه اینکه اینجا موزه باشد، فقط به عنوان خانه داوود رشیدی بماند. البته یادتان باشد که این کارها را ما نباید بکنیم، این ها کار مسئولان فرهنگی است. این راه هم بگویم موزه سینما همیشه نهایت لطف و همراهی را داشته اند، اما آن ها هم کمبود فضا و امکانات دارند.

● **به عنوان سوال آخر، اگر قرار باشد نامه ای به آقای رشیدی بنویسیم، سطر اول نامه را چطور می نویسید؟**
می نویسم، «داوود عزیزم از روز اول... از وقتی که همدیگر را شناختم و تصمیم به ازدواج گرفتیم تا روزی که با تو وداع کردم، همیشه یک طور دوست داشتیم و عاشقت بودم. حالا بعد از ۹سال که بیشتر راجع به تو کنجکاوی می کنم، متوجه می شوم به اندازه کافی نمی شناختم. تو آدم کم حرفی بود. هیچ وقت موفق نشدیم تمام داستان زندگی ات را از زبان خودت کامل بشنویم. تو همیشه درگیر کار بود، زمانی هم که دیگر گرفتاری های کاری کمتری داشتی حوصله به خرج ندادی. داوود جان هر جا هستی در آرامش باشی». شهرام جعفری نژاد صحبت های با آقای رشیدی کرده بود و حالا هر چه داریم از همین حرف هاست. چند جلسه ای در دوران بیماری هم آقای امید روحانی با او حرف زد. بعد از فوت ایشان اما، آقای روحانی گفت همه آن نوشته ها را گم کرده است! متأسفانه ما این عاقبت اندیشی را نداشتیم که از ایشان فیلم های گفت وگو بگیریم. ما حرف های کمی از او داریم.

● **و جمله یابانی در مورد آقای رشیدی.**
دوست دارم شما روزنامه نویس ها، نویسنده ها و مستندسازان کاری کنید که کسانی مثل آقای رشیدی در ذهن جوان ها، که شناخت کمتری نسبت به این نسل دارند، زنده بمانند و تمام نشوند. حیف است که آقای رشیدی را فقط با دو سه فیلم سینمایی بشناسند. آقای رشیدی فقط این فیلم ها نیست. او فیلم ها و تئاترهای بسیار داشت، ترجمه و تحقیقات داشته، تهیه کننده بوده است. آقای رشیدی همیشه می گفت جوان های ما بسیار باهوش تر از ما هستند، پشتکار خوبی دارند. این نسل جدید نباید پیشکسوتان را فراموش کند.

● **دوست دارم شما روزنامه نویس ها، نویسنده ها و مستندسازان کاری کنید که کسانی مثل آقای رشیدی در ذهن جوان ها، که شناخت کمتری نسبت به این نسل دارند، زنده بمانند و تمام نشوند**

● **آقای رشیدی اصلا به رفتن فکر نمی کرد؛ به من می گفت تو هیچ وقت خارج از ایران زندگی نکرده ای و نمی توانی قضاوت کنی که غربت چقدر آذیت کننده است**

● **در همان دوران که در تلویزیون سرپرست واحد نمایش بود، بانی تهیه بهترین سریال ها بود، مثل «سلطان صاحبقران»، «داستان های مولوی»، «دایی جان ناپلئون». قرار داد «هزار داستان» هم با نام «جاده ابریشم» در زمان ایشان بسته شده بود و بعد ساخته شد. تئاترهای بسیاری که کار کرده بود حالا بماند**

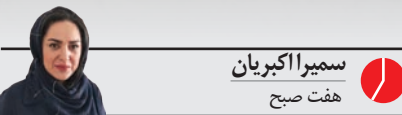


گزارش مستندی از هزینه‌های نجومی بستری در بیمارستان‌ها

یک بیماری، هزار قبض

خداحافظی تلخ خانواده با پدری که یک میلیارد و دویست میلیون تومان برای سلامتی‌اش هزینه شد

وضعیت درمان کشور، این روزها به شدت وخیم شده. بیمارستان‌های دولتی و تأمین اجتماعی، آن‌قدر شلوغ شده‌اند که باید مدت‌ها پشت صف بمانی تا بتوانی از خدمات درمانی و بستری آنها بهره‌گیری و بیمارستان‌های خصوصی هم (البته نه همه آنها) تبدیل به بیمارستانهایی شده‌اند که حالا با بیش‌شمار خدماتی که ارائه می‌دهند یا زدن از سر و ته خدمات و حتی نیروی انسانی، برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها هدف اصلی و فلسفه تأسیسشان درآمزدایی بیشتر است. این گزارش، روایتی است از بازمانده یکی از بیمارانی که سال‌نوبرایش با بیمارستان و بستری آغاز شد و شرحی است از وضعیت وخیم آخرین پناهگاه‌های مردمان مستاصل.



سمیرا اکبریان

هفت صبح

چند روز پیش دیشم، در جریان برگزاری روز خبرنگار، دو ماهی از چهل پدرش گذشته بود اما لباس سیاه بر تن داشت. گویا اندوه از دست دادن پدر فقط نبود که او را این‌قدر تکیده کرده بود. این‌طور مواقع رفتن و پرسیدن حال و احوال آدم‌ها سخت‌ترین کار دنیاست. نمی‌دانی باید چطور همدردی کنی، سر صحبت را باز کردم. حدسم درست بود: «خدا گذر گرگ بیابان را هم به بیمارستان‌های خصوصی ما و سر و کله زدن با کادر درمان و پزشکان نیندازد.» با اینکه لطف و مهربانی برخی اعضای کادر درمان چاشنی حرف‌هایش می‌شد اما شش ماه کابوس گرفتاری در بیمارستان‌ها و تشخیص‌های متفاوت و از دست رفتن فرصت درمان، لایه‌لای چرخ‌دنده‌های سیستم اغفال‌کننده سلامت مثل خوره به جانش افکاده بود.

وقتی تشخیص بیماری، شش ماه طول می‌کشد
یک سؤال می‌پرسم، یک کتاب جواب و درد دل دارد: «بیماری یک‌طرف ماجراست، تشخیص دقیق و آونگ شدن بین پزشکان مدعی طرف دیگر داستان تلخ از دست



دادن فرصت‌ها.» می‌دانستم که همه چیز از روزهای پایانی مهر ماه سال پیش آغاز شد، وقتی که پدرش دردی غیر قابل تحمل در ناحیه شکم احساس کرد. دردهای گاه و بگاه و مراجعات مکرر به پزشکان حاصلی نداشت: «همه می‌گفتند چیزی نیست، به زندگی ادامه بده. همه چیز مرتب است تا اینکه پدر طبق مراجعه سه ماه یک بار همیشگی، پیش دکتر قلب خود رفته بود و دکتر پس از معاینه کلی، گفت که حتماً باید به پزشک متخصص گزارش مراجعه کند و خودش ترتیب ویزیت با یکی از دکترهای خوشنام را داد.»

می‌گويد پس از یک سونوگرافی ساده که شش ماه بود هیچ کدام از دکترها برای پدر تجویز نکرده بودند، معلوم شد که توده‌ای در روده بزرگ وجود دارد و همین تشخیص، آغاز دوره‌ای سخت، هم برای پدر و هم خانواده شد.

آغاز دوندگی‌های بی‌پایان

این تشخیص البته فقط با سونوگرافی به دست آمد؛ یک ابزار بسیار ساده که در دسترس همه هست ولی بعد از آن، مشکلات آغاز شد. تشخیص نهایی بیماری به انجام پتاسکن موکول شد ولی آنها در مراجعات متعدد به مراکز درمانی تهران اعم از دولتی و خصوصی که این امکان را داشتند، با این جواب روبه‌رو شدند که «ظرفیت فعلاً تکمیل است» و باید یکی دو ماهی صبر کرد. نهایتاً پس از پنج روز، یک مرکز درمانی در کرچ برای انجام این کار پیدا شده و بی‌درنگ تصویربرداری صورت گرفت و تشخیص اولیه تأیید شد. این همه تعلل و از دست رفتن فرصت‌ها برای تشخیص یک بیماری شایع آنها را به سمت خصوصی‌ها هدایت کرد؛ شاید بتوانند پدر را نجات دهند. به چشم‌هایش که خیره می‌شوم، درد هنوز تازه‌ست، انگار از اتفاقی صحبت می‌کند که همین امروز صبح از سر گذرانده. می‌گوید: «ظرف دو روز عمل جراحی صورت گرفت و پدرم

یک هفته در بیمارستان بستری بود تا اینکه پس از تأیید پزشک، مرخص شده و به خانه منتقل شد.»

در روزهای اول، همه چیز خوب به نظر می‌رسید اما مشخص شد که توده بدخیم به دلیل تأخیر در انجام جراحی، کبد را هم درگیر کرده. دنباله صحبت را می‌گیرد، از جایی که بعد از فرصت تشخیص، فرصت درمان هم در حال از دست رفتن بود: «پزشک جراح، یکی از اساتید را برای درمان و آغاز شیمی‌درمانی به ما معرفی کرد اما وقتی به وی مراجعه کردیم، او بدون مطالعه پرونده یا نگاه دم‌دستی به مدارک پزشکی، اعلام کرد که امیدی به بهبود بیمار نیست و تنها به تجویز یک جعبه قرص اکتفا کرد و ما ناامیدتر از همیشه به خانه برگشتیم.»

ورقی که مدام برمی‌گردد

با وجود سخنان صریح استاد مشهور، یکی از برادران، حاضر به پذیرش تجویز وی نمی‌شود و با پرس و جواز چند نفر، راهی کلینیک یکی دیگر از پزشکان معروف و البته خوشنام می‌شود. می‌گوید: «آقای دکتر همین که پرونده را خواند، زیر لب بد و بیراهی به دکتر قبلی گفت «گویا استاد تعطیل شده» بعد هم داروهای جدیدی نوشت و اعلام کرد

که باید شیمی‌درمانی از فردا آغاز شود.»

روند شیمی‌درمانی تجویزی، به نظر می‌رسید موفقیت‌آمیز باشد، طوری که بعد از چهار جلسه شیمی‌درمانی طی یک ماه، حال بیمار بسیار بهتر شد و امیدها به خانواده بازگشت. با این حال، دکتر معالاج تأکید کرد که اصلاً در این نوع بیماری، نباید خوش‌بین یا بدبین باشیم و نوسانات حال بیمار، جزئی از روند درمان است. این وضعیت بهبودی، تدریجی، تا اسفند ماه ادامه می‌یابد.

از آخرین روزهای سال قبل و پس از انجام آخرین دور شیمی‌درمانی، بیمار که به زندگی عادی برگشته بود، ناگهان دچار تغییر حالت شد. زردی پوست و باد کردن شکم دلهره‌آور بود. می‌گوید: «همان روز اولی که به دکتر مراجعه کرده بودیم، با ما شرط کرد که در صورت بد شدن حال مریض، من به هیچ بیمارستانی پانمی‌گذارم و اگر احیاناً در برهه‌ای، مجبور شدید که بیمار را به بیمارستان منتقل کنید، باید با خانم دکتر... هماهنگ کنید تا اقدامات تحت نظر وی باشد. من به این دکتر اعتماد کامل دارم.»

آنها هم به ناچار، روز اول از سال جدید، با خانم دکتر تماس می‌گیرند و وی اعلام می‌کند که بیمار را به یکی از معروف‌ترین بیمارستان‌های خصوصی تهران که دو شعبه هم دارد، منتقل کنند تا روند درمان آغاز شود و از اینجاست که مشکلات، چند برابر می‌شود.

کادر درمان خصوصی در بیمارستان خصوصی

پذیرش و بستری شدن بیمار به سرعت انجام می‌گیرد، اما دردهای فرعی برای بیمار و اطرافیانش از همین جا ترازوی درمان را تکمیل می‌کند. جالب اینکه در کل طبقه‌ای که بیمار در آن بستری شده، هر شیفت کاری، فقط دو پرستار حضور دارند و البته آنها هم توجه خاصی به بیماران نشان نمی‌دهند.

می‌گوید: «پس از چند بار مراجعه به مدیریت، نهایتاً مجبور شدیم که از همان بیمارستان، تقاضای پرستار

خصوصی کنیم، یعنی هزینه‌های بستری شدن و درمان یک‌طرف، مجبور شدیم برای هر ۲۴ ساعت، پنج میلیون و ۲۰۰ هزار تومان دیگر بپردازیم تا مریضمان، از نعمت پرستار بهره‌مند شود.»

پس از انجام سه دور شیمی‌درمانی سنگین، حال مریض

بدتر و به ناچار به بخش آی‌سی‌یو منتقل می‌شود اما آنها در همان بخش که مثلاً بخش مراقبت‌های ویژه نام دارد، مجبور بودند که بهیار خصوصی بگیرند و برای هر ۲۴ ساعت، نزدیک ۴ میلیون به بیمارستان بپردازند تا از بهیارشان، مراقبت ویژه شود.

داروهایی که نجومی افزایش قیمت یافته‌اند
موضوع البته به همین جا ختم نمی‌شود. پس از انجام شیمی‌درمانی، پزشک معالاج دو سرم «آلبومین» و «آمینواسید» را تجویز می‌کند و بیمارستان هم اعلام می‌کند که باید خودتان این داروها را تهیه و در اختیار ما

قرار دهید. اینجای داستان را در دناک‌تر برابم می‌گوید، جایی که به‌رغم هزینه‌های سرسام‌آور درمان باید به بازار سیاه پناه ببری: «هر کدام از داروها را با قیمت‌های متغیر بین ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار تا ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان تهیه کردیم و به بیمارستان دادیم، آن هم برای مصرف ۱۲ روز. به عبارتی فقط در این مدت، بالای ۶۰ میلیون تومان هم هزینه تهیه این داروها می‌شود.»

تذکر پرستار هم جالب بود: «همان روز اول، پرستار

خصوصی ما اعلام کرد که حتماً برای دادن داروی جدید، پوکه داروهای قبلی را از بیمارستان بخواهید چون مواردی پیش آمده که داروهای تهیه شده توسط بستگان بیمار، سر از درمان بیمار دیگری درآورده‌اند. قیمت آزاد همین داروها، سه ماه پیش کمتر از ۵۰۰ هزار تومان بوده و در همین مدت، قیمتشان بین ۳ تا ۵ برابر گران شده است.»

خرده‌روایت‌هایی در دل روایت اصلی

بیمار تا روز نوزدهم فروردین ماه در بیمارستان می‌ماند. پسر متوفی می‌گوید: «با دو – سه نفر از پرستارهای خصوصی پدر که صحبت می‌کردم، همه می‌گفتند که سریع‌تر دستور ترخیص وی را بگیرید چون همین کارهایی که در بیمارستان می‌شود را می‌توان با گرفتن یک پرستار خصوصی در خانه و اجاره یک تخت و برخی تجهیزات مثل دستگاه اکسیژن‌ساز در خانه انجام داد.» با یک حساب سرانگشتی معلوم است که هزینه اجاره یک تخت

بیمارستان و دستگاه اکسیژن‌ساز و دستگاه کنترل علائم حیاتی بیمار، ماهی کمتر از ۱۰ میلیون تومان می‌شود، اما بیمارستان با ترساندن بستگان بیمار با این جمله که «اگر رقتید همه چیز پای خودتان است» هر روز بیشتر از این رقم را از شما خواهند گرفت.

یکی از این پرستاران گفته بود، با همین ترفتد، یک بیمار متمول می‌که می‌توانست در خانه هم بستری شود، شش ماه در بیمارستان ماند و آخر هم پیکر بی‌جان وی را تحویل خانواده دادند و البته، تا رایل آخر هزینه‌هایی که برای وی ساخته شده بود، از خانواده‌اش گرفتند.

یکی دیگر از پرستاران، روایت بدتری داشت. نوشته روی دیوار اتاق را به همراه بیمار نشان داده بود: «چه جز حساب بیمارستان، پولی به حساب دیگران واریز نشود.»

تذکری که تقریباً روی دیوار همه اتاق‌ها نصب شده بود.

پرستار مدعی بود، این نوشته‌ها بعد از ماجراهایی که در این بیمارستان رخ داده، همه جا نصب شده و قضیه از این قرار بوده که بعد از بستری بیمار، تلفنی به اتاق بیمار می‌شد و با اعلام نام بیمار و کد ملی و همه مشخصات دیگر، از بستگان بیمار می‌خواستند تا مبالغی را برای انجام کارهای درمانی به حسابی که اعلام می‌شد، واریز کنند. وقتی زمان ترخیص می‌رسید، بیمارستان از این تماس و مبالغ واریزی اعلام بی‌اطلاعی می‌کرد و پول‌ها سوخت می‌شد. وقتی صدای اعتراضات بلند شد، این بر‌گه‌ها به تدریج روی دیوار نصب شد. این پرستار می‌گفت، البته هیچ‌کدام از شکایت‌کنندگان، به حق و حقوقشان نرسیدند و شکایت از بیمارستان هم فایده‌ای نداشت، چون پشت اعضای هیئت امنای بیمارستان، خیلی گرم است!

در خرده‌روایتی دیگر هم می‌گفت: وقتی به روزهای ترخیص نزدیک می‌شدیم، به پزشک متخصص تغذیه معرفي شدیم تا برای ما توضیح دهد که باید در خانه چه کار کنیم. خانم دکتر، از ما نام پزشک معالاج پدر را پرسید. وقتی نامش را گفتیم، لیخندی زد و گفت خیلی شانس آورداید. متأسفانه بیشتر متخصصان بیماری سرطان، الان «بیزینس‌من» شده‌اند و دکتر معالاج پدر شما، جزو معدود پزشکانی است که برایش درمان مهم است نه وضعیت مالی بیمار. برای همین است که سال‌هاست این آقای

«با دو – سه نفر از پرستارهای خصوصی پدر که صحبت می‌کردم، همه می‌گفتند

که سریع‌تر دستور ترخیص وی را

بگیرید چون همین کارهایی که در

بیمارستان می‌شود را می‌توان با گرفتن

یک پرستار خصوصی در خانه و اجاره

یک تخت و برخی تجهیزات مثل دستگاه

اکسیژن‌ساز در خانه انجام داد.» با یک

حساب سرانگشتی معلوم است که

هزینه اجاره یک تخت بیمارستان و

دستگاه اکسیژن‌ساز و دستگاه کنترل

علائم حیاتی بیمار، ماهی کمتر از ۱۰

میلیون تومان می‌شود، اما بیمارستان

با ترساندن بستگان بیمار با این جمله

که «اگر رقتید همه چیز پای خودتان

است» هر روز بیشتر از این رقم را از شما

خواهند گرفت

دکتر، با به هیچ بیمارستانی نمی‌گذار چون معتقد است بیمارستان‌ها به مراکز تجاری بدل شده‌اند.

ارقام نجومی در هنگام ترخیص

روز نوزدهم فروردین و پس از کلی دوندگی بستگان بیمار برای پیدا کردن پزشک بیمار و گرفتن اجازه ترخیص، دستورات لازم صادر شد. می‌گوید: «وقتی به صندوق مراجعه کردیم، با لیست بلندبالایی از ویزیت‌ها، داروها، خدمات مختلف ... مواجه شدیم طوری که هزینه این ۱۹ روز بستری شدن، بالای ۶۲۰ میلیون تومان برای ما آب خورد.»

لبخند تلخی می‌زند و می‌گوید: «روز هفتم فروردین، خانم دکتر که پزشک معالاج پدر بود، اعلام کرد که قصد مسافرت دارد و تا پایان کار، پزشک دیگری را برای انجام روند درمان معرفی کرد. از روز هفتم تا روز نوزدهم که هر ساعت از شبانه‌روز، غیر از اتاق آی‌سی‌یو، یکی از ما کنار بیمار بودیم، فقط دو بار موفق به دیدن دکتر معالاج شدیم اما در فاکتوری که دست ما دادند، ۱۱ بار حق ویزیت برای ایشان ثبت شده بود.»

اینها را در کنار هزینه‌های خرد و کلان دیگر که بگذاری، می‌شود کوهی که حتی آدم‌های متوسط را با فقر حاصل از درمان راهی خانه می‌کند. بیماران می‌گویند بارها برای آزمایش‌هایی که بیمارستان مدعی‌ست در آنجا قابل انجام نیست، به آزمایشگاه‌های مشخص و بیمارستان‌های دیگر ارجاع داده شدند. کارت آزمایشگاه‌ها و بیمارستان‌هایی که پزشکان آنها را قبول دارند همیشه دودست گذاشته‌اند و البته توصیه‌ای که مثل نوار ضبط شده تکرار می‌شود: «فقط به همین مراکز مراجعه کنید، چون آزمایش آنها دقیق است.» وقتی بعد از ترخیص پدر و پایان تعطیلات، کس‌لین گزارش‌ها را پیش‌دکتر اصلی معالاج بردیم، عصبانی شد و اعلام کرد که اکثر این آزمایش‌ها، هیچ کاربردی نداشته و فقط برای شما هزینه ساخته‌اند!

پایانی که خوش نبود

پس از ترخیص بیمار و بازگرداندن وی به خانه، تمام چیزهایی که برای مراقبت‌اش لازم بود، اجاره و یک پرستار خصوصی هم برای او استخدام شد. بیمار تا سوم خرداد ماه، در خانه بود و پس از آن درگذشت. البته پزشک اصلی اعلام کرده بود که هیچ مغری برای این سرنوشت نبود و کبد، کلا از کار افتاده بود لذا ماندن در بیمارستان، جز هزینه‌تراشی بیشتر، هیچ فایده‌ای نداشت.

می‌گوید در کل این شش – هفت ماه بیماری پدر، بالای یک میلیارد و ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون هزینه کردیم که خب، اصلاً هم گله‌ای نداریم چون پدر برای ما بسیار ارزشمندتر از این پول‌ها بود، اما از این ناراحت‌م که چرا بیماری پدر را چندین دکتر، چند ماه تشخیص ندادند؟ چرا بیمارستان خصوصی، پرستار ندارد و اگر هم دارد، هیچ رسیدگی خاصی به بیماران نمی‌کنند؟ چرا داروها در مراکزی که دولت برای بیماران خاص و سرطانی اعلام کرده، نیست و مجبوریم که از بازار آزاد تهیه کنیم؟ چرا پزشکی به خود اجازه می‌دهد که به مریض سرزند اما تقاضای حق ویزیت کند و چراهای دیگر.

اینها را که گفت، کمی آرام‌تر شده بود، اما حلاً من ناآرام بودم، چون می‌دانستم بیماری روزی ممکن است سراغ همه ما و عزیزانمان بیاید. با شش‌ری که وی از این ماجرا گفت، بیشتر از همیشه نگران خودم، اطرافیانم و مردم کشورم شدم.

بیمارستان‌های خصوصی

از ناظم‌الاطبا تا امروز

مسافرت‌های وقت و بی‌وقت ناصرالدین شاه به کشورهای اروپایی یا همان فرنگ، هر چند با هزینه‌های سنگینی همراه بود، اما همیشه خالی از نتیجه هم نبود، چنانچه «قیسه عالم» در جریان یکی از همین سفرهای خود، با نظام مدرن درمانی جهان آشنا شد و پس از بازگشت به ایران، خواستار الگوبرداری از این تجربه و تأسیس نخستین بیمارستان مدرن در ایران شد.

پیش‌سینه نظام مدرن سلامت در ایران هم به تأسیس همین بیمارستان به سبک اروپاییان در تهران بازمی‌گردد، وقتی که «ناظم‌الاطبا» سال ۱۲۵۱، نخستین بیمارستان ایران که «مریض‌خانه دولتی» نام داشت را بنیان‌گذاری کرد. این بیمارستان به سبک فرنگی و با استانداردهای درمانی زمان خود ساخته شد و نقش مهمی در آموزش پزشکان و درمان بیماران ایفا کرد.

قریب ۶۸ سال بعد و پس از گسترش و توسعه این بیمارستان که در نزدیکی مدرسه دارالفنون تأسیس شده بود، نام آن در سال ۱۳۱۹ و به پاس خدمات «ابوعلی سینا» پدر طب ایران به «بیمارستان سینا» تغییر نام داد.

آنچه می‌خواستند و آنچه شد

بیمارستان سینا، البته یک بیمارستان کاملاً دولتی بود اما نیاز مردم به خدمات درمانی، با رشد جمعیت، همچنان ادامه داشت و این بیمارستان هم اصلاً قادر به جوابگویی تمام نیازهای مردم نبود. از همین رو، در قرن سیزدهم و روی کار آمدن نظام پهلوی، خبرین کشور با به میدان گذاشتن و نخستین بیمارستان خصوصی، البته با اهدایی کاملاً غیرسودجویانه، سال ۱۳۰۶ و به همت «ملک تاج خاتم فیروز نجم‌السلطنه» تأسیس شد؛ بیمارستانی که نام آن را به احترام موسس، «نجمیه» گذاشتند و البته با نیت خدمت به بیماران مستمند و فقیر بنا شد.

۱۶سال بعد هم نخستین بیمارستان واقعاً خصوصی ایران یعنی بیمارستان مهر در سال ۱۳۲۵ و به همت شادروان دکتر «محمدعلی صدر» و گروهی از پزشکان معروف در تهران تأسیس شد و در سال ۱۳۴۱ به مکان فعلی خود در خیابان زر تشست منتقل شد و البته همچنان این بیمارستان، نام خوش موسس و بنیان آن را در بین سایر بیمارستان‌های خصوصی کشور، حفظ کرده است.

وقتی درمان در ایران به صنعت بدل شد

در سال‌های فعالیت محمدرضا شاه پهلوی، البته تعداد زیادی بیمارستان خصوصی و دولتی در ایران تأسیس شد اما پس از انقلاب، با توجه به شعارهای ابتدایی انقلابون، درمان هم بیشتر به صورت عمومی و دولتی اداره می‌شد و این روند تا سال‌های پایانی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، کجدار و مریز ادامه یافت. سال ۱۳۷۵ از مزه‌به‌های خصوصی‌سازی شش‌ید بخش درمان در ایران بلندتر از همیشه به گوش رسید و با تصویب قوانین توسعه‌ای از دهه ۱۳۷۰ آغاز شد و با ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۸۵ شتاب زیادی گرفت.

روند خصوصی‌سازی شتابان در تمام سال‌های پس از ۱۳۸۵ هم باعث شد که از یک طرف سلامت در به دو بخش با کیفیت‌های متفاوت تقسیم و از طرف دیگر وضعیت دسترسی به آن را براساس تعلق طبقاتی تعیین کنند به این معنا که اقلیت دهک‌های بالا از سلامت با کیفیت عالی و ممتاز بهره‌مند می‌شوند و دهک‌های پایین هم یا به آن دسترسی ندارند یا دسترسی‌شان محدود می‌شود.

با این حال، عدم نظارت واقعی بر مراکز خصوصی در مان و حضور بسیاری از منتقدین و قدرتمندان در تأسیس و اداره بیمارستان‌های خصوصی باعث شده که امروزه، همین بیمارستان‌های خصوصی که قرار بود یا گرفتن هزینه‌های بیشتر، درمان با کیفیت‌تری را به مردم ارائه کنند، پول‌های هنگفتی مطالبه کنند اما به لحاظ سطح خدمات، حتی در سطح بیمارستان‌های همواره شلوغ دولتی هم نباشند.



در کل این شش – هفت ماه بیماری پدر، بالای یک میلیارد و ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون هزینه کردیم که اصلاً هم گله‌ای نداریم چون پدر برای ما بسیار ارزشمندتر از این پول‌ها بود، اما از این ناراحت‌م که چرا بیماری پدر را چندین دکتر، چند ماه تشخیص ندادند؟ چرا بیمارستان خصوصی، پرستار ندارد و اگر هم دارد، هیچ رسیدگی خاصی به بیماران نمی‌کنند؟ چرا داروها در مراکزی که دولت برای بیماران خاص و سرطانی اعلام کرده، نیست و مجبوریم که از بازار آزاد تهیه کنیم؟



